

نجم

شیاطین و فرشتگان
Angels & Demons

دن براون
Dan Brown

برگردان
نوشین ریشه‌ری

سرشناسه: براون، دن، ۱۹۶۴ - م.
Brown, Dan

عنوان و نام پدیدآور: شیاطین و فرشتگان (Angels & Demons) دن براون؛ برگردان نوشین ریشه‌ری.

مشخصات نشر: تهران: نگارینه، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۵۷۲ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸۹۶۴۷۵۳۳۲۸۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: عنوان اصلی: Angels and demons.

موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.

موضوع: ۲۰th century -- American fiction

شناسه افزوده: ریشه‌ری، نوشین، ۱۳۲۴، - مترجم

رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۵ ش ۱۲ / ر ۳۵۵۳ PS

رده بندی دیویی: ۸۱۳ / ۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۹۶۰۵۸



نام کتاب: شیاطین و فرشتگان (Angels & Demons)

نویسنده: دن براون (Dan Brown)

برگردان: نوشین ریشه‌ری

ویراستاز: منصور جام شیر

چاپ نخست: ۱۳۸۴ / چاپ دوم: ۱۳۹۵ تهران

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

ISBN: 978-964-7533-28-7



نشر نگارینه: تهران، میدان هفت تیر

کوی نظامی، شماره ۲۵ - کد پستی ۱۵۷۵۶۳۵۹۱۱

تلفن: ۸۸۳۱۰۰۷۱ - ۸۸۳۱۵۰۵۱ - ۸۸۲۸۷۸۸

۰۹۰۲۱۲۳۲۳۹۴ - ۰۹۱۲۱۲۳۲۳۹۴

فکس: ۸۸۳۰۷۲۷۸ www.negarineh.ir

اقتباس و هرگونه چاپ و تکثیر بدون اجازه رسمی و مکتوب

نشر نگارینه ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

سخن ناشر

دن براون نویسنده‌ای تواناست که برای نوشتن این کتاب تحقیق وسیعی از تاریخ واتیکان و تاریخ هنر را انجام داده است و از آن‌ها بهره برده است. خواننده با خواندن این داستان خود را در متن ماجرا می‌بیند و احساس می‌کند که خود نیز با قهرمانان داستان، لحظه‌به‌لحظه، در خیابان‌ها، میدان‌ها و اماکن تاریخی رم، مقر حکومت مرکزی کلیسای کاتولیک واتیکان پیش می‌رود و هم‌زمان با آن‌ها ترس و دلهره را تجربه می‌کند.

۱. واتیکان با مساحتی در حدود ۴۴۰ کیلومتر مربع، کوچک‌ترین و با جمعیتی حدود ۸۰۰ نفر، کم‌جمعیت‌ترین کشور مستقل دنیا است. واتیکان از سریر مقدس که حوزهٔ اسقف‌نشین این شهر است، متفاوت است. واتیکان در سال ۱۹۲۹ میلادی با توافق مقامات سریر مقدس و بنیتو موسولینی نخست‌وزیر وقت ایتالیا بنیان نهاده شد، اما سریر مقدس از اوایل پیدایش مسیحیت بوده است. سریر مقدس عالی‌ترین اسقف‌نشین کلیسای کاتولیک و حکومت مرکزی کلیساهای کاتولیک می‌باشد و در جامعهٔ بین‌المللی مستقل است که در بسیاری از کشورها سفارتخانه و در بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی عضویت دارد. سفرای این کشور و نمایندگان پاپ نیز به طور رسمی نماینده و سفیر سریر مقدس نامیده می‌شوند. هم‌چنین مصوبه‌های واتیکان به زبان ایتالیایی منتشر می‌شود اما اسناد رسمی سریر مقدس به زبان لاتین است. این دو حتی گذرنامه‌های متفاوت، سریر مقدس گذرنامه‌های سیاسی و خدماتی و واتیکان گذرنامه‌های عادی را صادر می‌کند. کلیسای سن پیترو، بزرگ‌ترین کلیسای جهان است و در واتیکان قرار دارد.

ترجمه روان خانم ریشه‌ری نیز، با مهارت و روش ویژه ایشان دربرگیرنده تمامی این احساس‌هاست.

پرسشی که همیشه از ذهن خواننده می‌گذرد چگونگی شکل‌گیری یک داستان است. هنگامی که دن براون از شهر واتیکان دیدن می‌کرد، راهنمای تور که دن و دیگر گردشگران را ازال پاستو، دالانی مخفی در زیر کلیسای واتیکان، می‌گذراند از اشرافیون به عنوان دشمنان واتیکان قرون وسطا یاد کرد. او توضیح داد که بسیاری از تاریخ‌دانان معاصر معتقدند که اشرافیون هنوز وجود دارند. همین جا بود که دن براون تشخیص داد موضوع اشرافیون می‌تواند مبنای شکل‌گیری داستانی تازه باشد.

برای نوشتن چنین داستانی تحقیق لازم بود. این پژوهش شامل جزئیات ضروری نشست‌های محرمانه واتیکان و روند انتخاب پاپ جدید را شامل می‌شد و این موضوعی نبود که بتوان در کتاب‌های دانشگاهی یافت، پس وقت، دقت زیادی باید صرف می‌شد.

دن براون شخصیت داستانی خود "رابرت لانگدون" را در کتاب رمزداوینچی به خوانندگان معرفی کرد. کتاب شیاطین و فرشتگان نیز بذرایده‌هایی است که در کتاب‌های بعدی او یعنی نماد گمشده و دوزخ شکوفا می‌شود. این نشرافتخار دارد که تمامی کتاب‌های دن براون را به خوانندگان ایرانی رمان تقدیم کرده است.

با امید به این که با خواندن این کتاب سفری هیجان‌انگیز به رم، شهر رؤیاها و واتیکان شهرراز و رمزها داشته باشید.

نشرنگارینه؛ منصور جام‌شیر

سخن نویسنده

خواننده عزیز، از استقبال کتاب رمزداوینچی متشکرم. کتابی که در دست دارید مشابه کتاب رمزداوینچی است و داستان آن ماجرای "رابرت لانگدون"، نشانه‌شناس معروف، در شهر واتیکان است که یک سال قبل از بازدید او از موزه لوور اتفاق افتاد.

شیاطین و فرشتگان زمانی است که در آن شخصیت رابرت لانگدون و احساس افراطی او درباره هنر، نشانه‌شناسی، رمزها، جوامع مخفی و مناطق خاکستری بین خوبی و بدی گنجانده شده است. فکرمی‌کنم شما در این کتاب معمایی مشابه آن چه در کتاب رمزداوینچی یافتید بیابید. سلیقه شما در هنر، هر چه که باشد، به طور قطع، در معماهای پیچیده تاریخ اسرار غیرمنتظره‌ای خواهید یافت. صمیمانه امیدوارم از خواندن آن، به اندازه‌ای که من از نوشتن آن لذت بردم، محظوظ شوید.

با بهترین آرزوها

واقعیت

بزرگ‌ترین و منحصرترین آزمایشگاه اروپایی پژوهش‌های هسته‌ای، "سرن"، (Conseil European pour la Recherche Nuclaire) = CERN، به تازگی موفق به تولید اولین ذرات ضد ماده شده است. ضد ماده در مبحث فیزیک شناخته شده است، مگر این که با ذراتی ترکیب شود که شارژ الکتریکی آن‌ها برخلاف حالتی باشد که در شرایط عادی ماده یافت می‌شود.

ضد ماده قدرتمندترین منبع انرژی شناسایی شده بشر محسوب می‌شود. در حالی که، شکستن هسته ۱/۵ درصد مؤثر است، انرژی آزاد شده توسط ضد ماده صد درصد اثرگذار می‌باشد. ضد ماده هیچ نوع آلودگی یا رادیواکتیو تولید نمی‌کند و یک قطره از آن می‌تواند انرژی برق یک روز کامل شهر نیویورک را تأمین نماید. به هر حال این یک دستاورد مهم بشری است.

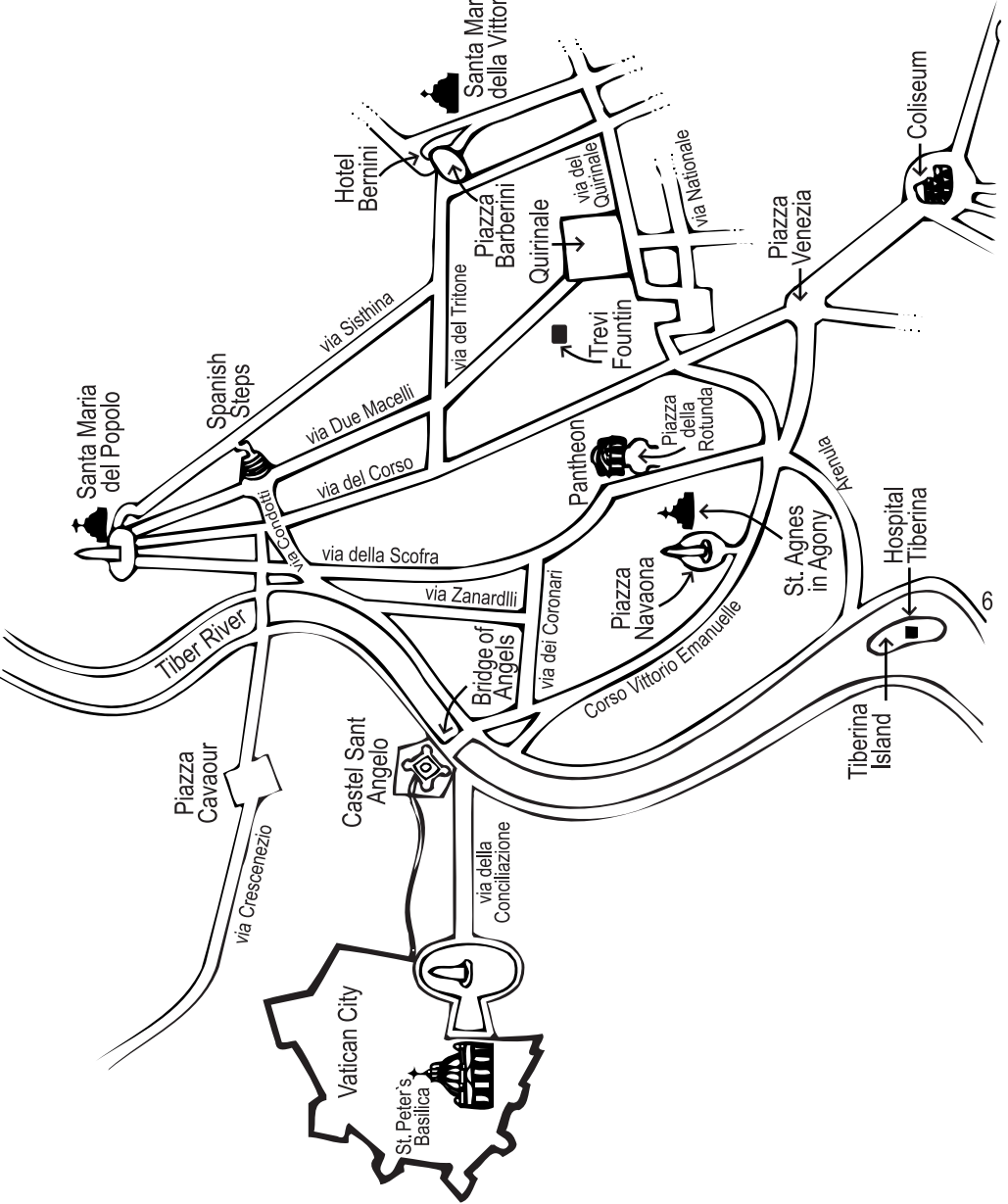
ضد ماده بسیار ناپایدار و اشتعال آن در برابر هر چیزی، حتی هوا، امکان پذیر است. یک گرم ضد ماده، انرژی‌ای معادل یک بمب اتمی بیست تنی تولید می‌کند، به اندازه بمبی که روی هیروشیما انداخته شد!

تا همین اواخر، ضد ماده به مقدار کم تولید می‌شد (در واقع هر بار فقط چند اتم)، اما اینک سرن اصول را شکسته و با یک کاهش دهنده ضد پروتون جدید قرار است تولید ضد ماده را به مقیاس خیلی زیاد افزایش دهد. حال، یک پرسش مطرح است: آیا چنین دستاوردی دنیا را نجات خواهد داد، یا برای تولید اسلحه‌هایی مرگبارتر از آن چه تاکنون دیده شده است به کار خواهد رفت؟

یادآوری نویسنده

کلیه کارهای هنری، مقبره، دالان و ساختمان‌های نام برده شده در رم همه واقعی هستند و در محل‌های ذکر شده قرار دارند و امروزه برای بازدید گردشگران آماده‌اند. انجمن برادری اشراقیون نیز یک سازمان واقعی است.

نقشه شهر رم جديد



نقشه شهر واتیکان



- | | |
|-----------------------------|------------------------|
| ۱- کلیسای سن پیترو | ۸- فرودگاه بالگرد |
| ۲- میدان سن پیترو | ۹- باغها |
| ۳- معبد سیستین | ۱۰- راهروی عبوری |
| ۴- حیاط بورژیا | ۱۱- حیاط کلاه فرنگی |
| ۵- دفتر پاپ | ۱۲- دفتر مرکزی قدیمی |
| ۶- موزه واتیکان | ۱۳- تالار گردهمایی پاپ |
| ۷- دفتر نگهبانان ارتش سوئیس | ۱۴- قصر حکومتی |

مقدمه

لئوناردو وترا (Leonardo Vetra)، فیزیکدان، بوی گوشت سوخته را احساس می‌کرد و می‌دانست مربوط به بدن خودش است. با وحشت، به موجود تیره‌پوستی که رویش خم شده بود خیره شد و پرسید: «چه می‌خواهی؟»

مرد با صدای خشنی پاسخ داد: «کلمهٔ رمز.»

- «اما من... نمی‌دانم...»

مرد مهاجم آن جسم داغ و سفید شده از حرارت را عمیق‌تر در سینه‌اش فرو برد. صدای جلز و ولز ناشی از سوختن بلند شد. وترا از درد فریاد کشید و گفت: «کلمهٔ رمزی وجود ندارد.» و احساس کرد که دارد بی‌هوش می‌شود.

مرد گفت: «از همین می‌ترسیدم.»

وترا سعی کرد طاقت بیاورد، اما تاریکی به او نزدیک می‌شد. تنها تسلی خاطرش این بود که مهاجم آن چه را به دنبالش آمده است نخواهد یافت. لحظه‌ای بعد، مرد کاردی بیرون آورد و به صورت وترا نزدیک کرد و با دقت یک جراح آن را به کار برد.

وترا فریاد کشید: «به خاطر خدا...» اما خیلی دیر شده بود.



بالای پله‌های هرم "جیزه"، زن جوانی خندید و صدا زد: «رابرت، عجله کن. می‌دانستم که باید با مرد جوان‌تری ازدواج می‌کردم.» لبخندش سحرآمیز بود.

مرد تقلا کرد تا به او برسد. اما ساق پاهایش مثل سنگ شده بود. تقاضا کرد: «صبر کن، خواهش می‌کنم...» بعد، همان طور که صعود می‌کرد، چشم‌هایش تار شدند. صدای غرشی شنید و اندیشید: «باید به او برسم؛ اما وقتی دوباره به بالا نگاه کرد، زن ناپدید شده و در همان محل پیرمردی با دندان‌های سیاه ایستاده بود. مرد به پایین نگاه کرد. لب‌هایش به حالت ریشخند کج شدند و فریاد بلندی به طرف صخره کشید... رابرت لانگدون (Robert Longdon) با صدای زنگ تلفن از خواب پرید. با گیجی، گوشی را برداشت.

صدای مردی گفت: «من دُنبال رابرت لانگدون می‌گردم.» لانگدون روی تخت نشست، سعی کرد فکرش را متمرکز کند: «لانگدون هستم.» بعد، نگاهی به ساعت انداخت؛ ۵:۱۸ بامداد بود.

مرد گفت: «من باید خیلی فوری شما را ببینم.»

لانگدون پرسید: «شما کی هستید؟»

مرد گفت: «اسم من ماکسیمیلیان کُهلر (Maximilian Kohler)

است و کارشناس فیزیک ذرات هستم.»

لانگدون که هنوز خواب و بیدار بود پرسید: «متوجه نمی شوم.

مطمئنید که شماره را درست گرفته اید؟»

- «شما پروفیسور نشانه شناس دانشگاه هاروارد هستید و سه

کتاب دربارهٔ رمزها و نشانه‌ها نوشته اید.»

لانگدون با لحنی دلگیر: «می دانید ساعت چند است؟»

- «معذرت می خواهم، اما چیزی دارم که شما باید آن را ببینید.

نمی توانم با تلفن درباره اش صحبت کنم.»

یک حس آشنا در سراسر بدن لانگدون دوید. این اتفاق پیش

از آن هم افتاده بود. یکی از مشکل های نوشتن کتاب دربارهٔ نشانه

مذهب‌ها دریافت تلفن هایی از جانب متعصبین مذهبی بود که

از او می خواستند تا جدیدترین علامت های خداوند را تأیید کند.

همین ماه قبل، یک رقااص اوکلاهمایی به لانگدون قول داد که اگر به

اوکلاهما پرواز کند و صحت وجود تصویر صلیبی را تأیید کند که به

طور معجزه آسا روی ملافهٔ رختخوابش ظاهر شده بود، بهترین تجربهٔ

لذت بخش تمامی عمرش را به او هدیه نماید! لانگدون پیشنهاد او را

زرنگی اوکلاهمایی فرض کرد. در آن هنگام، در حالی که سعی داشت

مؤدب باشد، پرسید: «شماره ام را از کجا پیدا کرده اید؟»

- «آن را در وبگاه شما روی شبکه جهانی یافتم.»

لانگدون اخم کرد. مطمئن بود که شماره تلفن خانه اش را در آن

پایگاه نگذاشته است. واضح بود که آن مرد دروغ می گوید.

مرد اصرار کرد: «باید شما را ببینم. پول خوبی به شما می‌دهم.»
 لانگدون خشمگین شد: «متأسفم، ولی من به راستی...»
 - «اگر بلافاصله حرکت کنید، می‌توانید خیلی سریع...»
 لانگدون صدایش را بلند کرد: «من هیچ حرکتی نمی‌کنم، ساعت پنج صبح است!» تلفن را قطع کرد و به پشت روی تخت افتاد. چشم‌هایش را بست و سعی کرد دوباره بخوابد، اما فایده‌ای نداشت. کابوس در مغزش جا خوش کرده بود. ربدو شامبرپوشید و به طبقه پایین رفت.

رابرت لانگدون، با پاهای برهنه، در خانه مدل ویکتوریایی شخصی‌اش، واقع در ایالت ماساچوست، قدم زد و بی‌خوابی گریزناپذیرش را با یک فنجان قهوه فوری پذیرا شد. نور مهتاب ماه آوریل روی فرش شرقی اتاق بازی می‌کرد. دوستان لانگدون درباره این که خانه‌اش بیش‌تر شبیه موزه انسان‌شناسی است تا یک محل مسکونی سربه سرش می‌گذاشتند. قفسه‌ها مملو از کارهای دستی مذهبی سراسر دنیا بود؛ یک اکوابا^۱ (ekuaba) از غنا، صلیبی طلایی از اسپانیا، یک بت از دریای اژه و حتی یک بوکاس (boccus) بافته شده از برنج که نشانه جوانی ابدی بود.

لانگدون روی صندوق برنجی‌اش نشست و جرعه‌ای نوشید. تصویرش، در پنجره روبه‌رو، رنگ پریده و خارج از شکل طبیعی بود. مثل یک روح باستانی که بی‌رحمانه به یادش آورد که روح جوانش در صدفی فانی زندگی می‌کند. روی هم‌رفته، لانگدون چهل ساله آن چه را که همکاران مؤنث او جاذبه مردانه می‌نامیدند دارا بود: تارهای

۱. مجسمه چوبی باروری با سری مسطح و مدور

نقره‌ای بین موهای پرپشت قهوه‌ای، چشم‌های درشت آبی، صدای عمیق و قوی و لبخندی بی‌توجه و قهرمان‌گونه! او شناگر و قهرمان پرش از دایو در مدرسه و دانشگاه بود و هنوز با قدی بلند و ورزشکارانه هیکل یک شناگر را داشت.

دوستانش او را معماگونه و به صورت مردی می‌دیدند که بین قرن‌ها گم شده است. در تعطیلات، شلوار جین می‌پوشید و درگیر گرافیک رایانه‌ای یا بحث دربارهٔ تاریخ مذهب‌ها با شاگردانش می‌شد. سایر وقت‌ها، با کت و شلوار تویید و جلیقهٔ کشمیری خود می‌درخشید و تصویر او در حال سخنرانی برای افتتاح موزه‌ها در مجله‌های هنری دیده می‌شد.

هرچند او استادی سخت‌گیر و منضبط بود، از هنرگم شدهٔ شوخی نیز استقبال می‌کرد. او ذوق خلق تفریح از یک تعصب نفرت‌انگیز را داشت و این حالت موجب نوعی رابطهٔ دوستانه با شاگردانش می‌شد. همکاری‌اش، به خاطر طبیعت خوش‌خلق و توانایی بالایش در شیرجه و سبقت گرفتن از افراد گروه ورزشی، به او لقب دولفین داده بودند.

همان‌طور که در تاریکی نشسته بود، بار دیگر سکوت خانه‌اش با صدای دستگاه دورنگار شکسته شد. آن قدر خسته بود که به عوض عصبانی شدن به خنده افتاد. اندیشید: بندگان خدا دو هزار سال در انتظار ناجی ماندند و هنوز هم منتظرند! فنجان خالی را به آشپزخانه برد. در اتاق مطالعه، دورنگار رسیده در انتظارش بود. آهی کشید و آن را برداشت. بی‌درنگ، احساس گیجی کرد. روی صفحه، تصویر جسد یک انسان برهنه بود که سرش کامل به عقب چرخیده